

## فرهنگ لغات و اصطلاحات وقف

(بخش هجدهم)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۶

سید جلیل محمدی \*

خائن - خیانت کننده. دغل و نادرست (فرهنگ عمید)

- در مواردی که اداره تحقیق اوقاف خائن بودن متولی را احراز نمود. (ماده ۸ قانون اوقاف ۱۳۱۳)

خالصه - املاک خالصه.

خاندان - دودمان. قبیله. اهل بیت. عترت. خانواده. (تغتمانه دهخدا)

**خانقاه** - خانقه: مُعَرَّب خانگاه، محل اجتماع درویشان، جایی که مشایخ و درویشان در آن به سر برند و عبادت کنند. جایی که صوفیان و سالکان جمع شوند و مجلس ذکر و انس تشکیل دهند یا به عبادت و ریاضت بپردازند. ساختمان خانقاه از قرن چهارم هجری در کشورهای اسلامی آغاز شده و بیشتر به این منظور بوده که صوفیان و درویشان که به سیر و سیاحت می‌پرداختند در هر شهری جایی برای اقامت موقت داشته باشند، در این خانقاه‌ها درویشان مسافر را با روی خوش می‌پذیرفتند و آنان را اطعام می‌کردند. خان جاه نیز گفته شده. (فرهنگ عمید)

- فراش که خانقاه را آب و جارو کند و در لیالی شمع و چراغ افروزد؛ یک نفر (وقفنامه ۸۵۷ ه.ق. میراث فرهنگی نطنز، ص. ۱۴۲)

**خبیره ثبتی** - کارشناس و صاحب نظر ثبتی. کارشناس ثبت اسناد و املاک. آگاه و دانا و بصیر به امور ثبت اسناد و املاک.

**خبیره محلی** - کارشناس و صاحب نظر محلی. کسی که در محل در کار و رشته‌ای صاحب نظر و متخصص باشد.

... ده درصد کل سرقفلی محل را که کارشناس یا خبیره محلی تعیین می‌کند. (ماده ۴ آیین نامه نحوه وصول

پذیره ۱۳۶۵)

\* نویسنده مسئول؛ دادستان بازنشسته سازمان ثبت اسناد و املاک کشور.

**خدارت - عصمت.** پاکدامنی. پرده‌نشین. پارسایی. || حياء. شرمساری. *(نعت‌نامه دهخدا)* || دامت خدارتها: پردوام و پیوسته باد پاکدامنی و پارسایی و عصمت او. *(مؤلف)*

← دامت خدارت

**خدام - جمع خادم و خدم.** خدمت‌کننده. خدمت‌گزار. خدمت‌کار. *(فرهنگ عمید)*

- پرداخت مقرری‌های مصوب به خدام. *(بند ط از ماده ۱۷ آیین‌نامه ... وظایف هیئت امناء موقوفات)*

**خدشه - خراش.** خط‌خورده. *(فرهنگ عمید)* || خدشه در اسناد: خط‌خوردگی اسناد، تراشیدگی اسناد.

- هر نوع قلم‌خوردگی و خدشه در متن اسناد، قبوض اقساطی، خلاصه معاملات، فسخ‌نامه‌ها و ثبت دفتر ممنوع است *(بند ۶۹ م.ب.ث.)*

**خدمه - خدمتکاران.** *(فرهنگ عمید)*

- وقف بر اولاد و اقوام و خدمه و واردین و امثال آنها صحیح است. *(ماده ۷۳ ق.م.)*

**خرده مالک - کسی که شریک ملک مشاع است.** مالک خرده‌پا مقابل عمده مالک || ملک مشاعی که دارای صاحبان متعدد است و سهم یا سهام هر یک مفروز و یا غیرمفروز است. *(فرهنگ معین)* || مالک جزء. کسی که مالکیت جزئی و یا سهم کمی از ملک داشته باشد. *(مؤلف)*

**خرید - مقابل فروش.** شری. شرا. ابتیاع. بیع. عمل خریدن. *(نعت‌نامه دهخدا)*

«ای مؤمنان آن‌گاه که شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، پس به یاد خدا بشتابید و خرید و فروش را رها سازید.» *(ترجمه آیه ۹ سوره جمعه)*

**خریدار - خریدکننده.** مشتری. *(فرهنگ عمید)* || متعامل در مقابل معامل. *(مؤلف)*

**خرید و فروش - مبیعه.** سودا. معامله. تجارت. داد و ستد. بده بستان. بیع و شری. *(نعت‌نامه دهخدا)*

«خداوند سوداگری (خرید و فروش) را حلال و ربا را حرام کرده است.» *(آیه ۲۷۵ سوره بقره)*

**خشکه کار - کارنر در کندن قنات.** حفر قنات در قسمت‌های خشک آن. مقابل آب ده *(نعت‌نامه دهخدا)* || در اصطلاح خوانسار نوکنی گفته می‌شود. *(مؤلف)*

- خشکه‌کاری که از ما در چاه قنات سجادیه احداث شده. *(وقف‌نامه ۷۴۷۳ - ۱۳۲۵/۱۲/۱۰ دفترخانه ۳۱ تهران، مربوط به مرحوم ملک)*

**خلاف شرع - ضدقانون شریعت و عدالت ناروا.** حرام. ناموافق عدالت. *(نعت‌نامه دهخدا)*

**خلاف قانون - آنچه مخالف قانون است.** آنچه قانون نهی کرده است. آنچه با قانون موافقت ندارد. || کنایه از «ناروا». «حرام» و «خلاف شرع». *(نعت‌نامه دهخدا)*

**خلع - برکندن. کندن. عزل کردن.** برکنار کردن. کسی را از شغل و عمل انداختن. *(فرهنگ عمید)* || خلع‌ید: کوتاه کردن دست کسی. *(فرهنگ معین)*

**خلع ید کردن - چیزی را از دست کسی درآوردن.** به سلطه کسی بر چیزی خاتمه دادن. *(نعت‌نامه دهخدا)* || به تصرف ناحق و ناروای کسی پایان دادن. به حکم قانون از دست کسی خارج کردن چیزی را. *(مؤلف)*

**حنب - حُمب: ظرف سفالی بزرگ که در آن آب یا سرکه یا چیز دیگر می‌ریزند.**

*(فرهنگ عمید)* || حنب. (بیدهند خوانسار) *(مؤلف)*

- منال آن به شخصی دهند تا آب در خنب که موضوع وقف است ریزد و مسلمانان بیاشامند.  
(محمدعلی اختری، قباله و قبالتنویسی در ایران، ص. ۱۷۷)

**خواستہ** - زر. مال. ملک. املاک. سامان. || اراده. مراد. مقصود. مطلوب. محبوب. آنچه را کسی خواسته است. (لغتنامه دهخدا) || امر مورد دعوی (مدعی به) (فرهنگ معین)

|| آنچه را که خواهان دعوی در دادخواست خود قید می کند و از دادگاه می خواهد. (مؤلف) || این واژه به جای «مدعی به» اختیار شده است. (فرهنگستان)

**خوانده** - پذیرفته شده. || مدعی علیه در اصطلاح دادگستری (فرهنگستان) || احضار شده. فراخوانده.

**خواهان** - طالب. آرزومند. مشتاق. خواهنده. دوستدار. عاشق. (لغتنامه دهخدا) || مدعی در اصطلاح دادگستری. (فرهنگستان)

**خوش نشین** - آن عده از سکنه ده که نه مالک به شمار می روند و نه زارع سهم بر. (فرهنگ عمید)

|| عده ای از ساکنین ده که آب و ملکی ندارند و به شغل هایی غیر از کشاورزی اشتغال دارند. (مالک و زارع در ایران)

- کلیه مستحدثاتی که در دهات و مزارع موقوفات توسط خوش نشین ها ... احداث شده.  
(تبصره سه ماده ۷ آیین نامه قانون ابطال فروش رقبات موقوفه ۱۳۷۴)

**خیار** - اقدام به کاری به میل و خواهش خود. اختیار در فسخ و به هم زدن معامله ای یا انجام دادن کاری (فرهنگ عمید)

|| آن حقی است برای متبایعین یا یکی از آنها که می تواند عقد لازم را برهم زند و بنابر نظر برخی حقوق دانان، خیارات بر دو قسم اند: اول خیارات مختص. دوم خیارات مشترک. (امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ج. اول، ص. ۴۷۵)

**خیارات** - جمع خیار. عبارتند از: خیار مجلس. خیار حیوان. خیار تأخیر ثمن. خیار تخلف شرط. خیار رؤیت و تخلف وصف. خیار غبن. خیار عیب. خیار تدلیس. خیار تبعیض صقعه. خیار شرط. خیار تفلیس. ← خیار

**خیرات** - اعمال حسنه. کارهای نیکو. نیکویی ها. || خیرات و مبرات: اعمال حسنه. کارهای خیر و عام المنفعه. بناهای مقدس و بناهایی که فواید آن عام به همه مردم باشد. مانند: مسجد و آب انبار و پل و کاروانسرا و موقوفات. (لغتنامه دهخدا)

**خیرات مطلقه** - کارهای نیکو و بدون قید و شرط که نفع و فایده آن به مردم برسد. مثل ساختن مسجد و مدرسه و پل و آب انبار (در گذشته) (از فرهنگ عمید) || (وقف) آن است که واقف مصرف درآمد را برای خیرات و مبرات بدون قید وصف اختصاص داده باشد. (اصطلاحات وقف)

- خیرات و مبرات مطلقه. (بند "ه" تبصره دو ماده ۵ قانون اوقاف و امور خیریه ۱۳۶۳)

**خیریه** - نیکو. خوب. صحیح. || مؤسسه خیریه. مؤسسه یا جمعیتی متشکل برای اعانت به مساکین.  
(لغتنامه دهخدا)